



بخش سیاسی - اقتصادی

علی مدرسی

پراکنده‌نگاهی به کتاب «زرد»

(۲)

به رغم مدعیانی که منع عشق کنند
جمال چهره تو حجت موجه ماست
حافظ

نمود عظمت در صداقت و تواضع انسان

نویسنده کتاب زرد الگوی بارز عملی افکار و اندیشه والای خویش است، او اندیشه و عمل راهیچ‌گاه جدا از هم نمی‌پذیرد^۱ و دوگانگی و تضاد در رفتار او کوچکترین مکان و مفهومی ندارد. وقتی می‌گوید برای بی‌نیازی و آزادگی و عدم احتیاج به بیگانگان باید از آنچه خود داریم بهره‌گیریم و پارچه کرباس و کتان ما چون محصول تلاش و رنج خود ماست به مراتب از قماش ماهوت بیگانگان بهتر است، چنین نیست که بگوید و خود عمل نکند و انتظار داشته باشد دیگران سخنش را به کار گیرند. او می‌گوید و اعتقاد دارد و در تمام عمر، خود و فرزندانش عمل می‌کنند.^۲ او به سخن خود ایمان دارد و این نیرو به او تهور و شجاعت می‌بخشد تا از شرافت انسانی و آزادگی و بی‌نیازی صیانت کند، واعظ غیر متعظ نیست، گنج را از بی‌نیازی خاک بر سر می‌کند، او خود را مسئول اعتقاد و عمل خود می‌داند، پیروزیهای سیاسی-اجتماعی، مغرورش نمی‌کند و از مسیر طبیعی دورش نمی‌افکند، در اوج شهرت و عظمت لباسش، خانه‌اش، غذایش، حرکتش همان است که در زمان فقر و طلبگی بدان خوی گرفته و زندگی خود را بر آن استوار ساخته است.^۳ او به خوبی واقف است که عدول از این روش در میان جامعه بی‌اعتمادی و ناهماهنگی ایجاد می‌کند و مخصوصاً

بر این مهم تکیه دارد که اگر جامعه به رهبران مذهبی- سیاسی خود بی‌اعتماد شد، و آنان را به خود مشغول دید، ارزشهای اعتقادی و انسانی را می‌شکند و حرمت روابط جامعه و رهبری را بی‌اعتبار می‌سازد. روابط تنگاتنگ مابین جامعه و رهبری را عامل اصلی موفقیت در پیکار با هر گونه دشمنیها می‌دانند، معتقد است زمانی این بستگی و ارتباط سالم و قابل احترام باقی می‌ماند که قافله سالاران جامعه صداقت و سلامت نفس داشته، خود را از ملتها جدا نسازند، در میان آنان باشند و مانند آنان زندگی کنند.

قوه طبیعت ملت

او می‌گوید:

«...مشروطه نرسیده، وکلای نرسیده و دولتهای رسیده، اولتیماتوم رسیده و این تازه رسیده‌ها مقاومت کنند البته در آتیه اگر حالاً نه وکیل قدر وکیل را می‌داند نه ملت قدر موکل را می‌شناسد، لیکن در آتیه یک زمانهای که بخواهند بفهمند، ملتفت می‌شوند که آنها یا عقیده سیاسی‌شان خیلی محکم بوده یا عقیده وطن‌خواهیشان خیلی محکم بوده یا عقیده دیانتی‌شان خیلی محکم بوده یا همه عقایدشان خیلی محکم بوده که در مقابل آن فشارها مقاومت کردند، چیزی که ما را به این روزگار امروزه انداخته است آن کارها و استقامت‌های آنروزی است...»

عمده طبیعت ملت بود که مقاومت کرد، قوه طبیعت ملت (است) که می‌تواند مقابله با هر چه بکند، و با هر تهاجمی مقابله کند، مجلس شورای ملی که عبارت از صد وکیل است همه وطن‌خواه، همه صاحب عقیده محکم همه اسلامی، همه سیاسی، ولی در صورتی مقاومت با دنیا می‌کنند که بالطبع ملت با آنان موافقت و پشتیبان آنها باشد، من که یک نفر از شما هستم موافق عقیده خودم هر چه بگویم اگر تمام دنیا بر خلاف من باشد و قلوب مردم بالطبع با من باشد من به تنهایی مقاومت می‌کنم، پس قوت با توجه قلوب عامه است»^۵.

سادگی کلام در تشریح اندیشه‌های بزرگ

در طی این کلمات ساده و صادقانه که در هیچ‌گونه زرق و برق و پیرایه‌ای پیچیده نشده، باز چهار رکن اساسی را برای استقامت در مقابل هر گونه تهاجمی می‌بینیم: وطن، عقیده، ایمان و سیاست^۳. احساس ما و هر خواننده‌ای با خواندن این کلمات این است که بنای عظیم عظمت و اعتلای هر ملت و قومی بر این چهار ستون استوار است و هر کدام از این ارکان کوچکترین لرزشی یابد طبعاً بنا را می‌لرزاند. نگهبان و محافظ

بنایی هم که باید برای آرامش و عظمت جامعه بر این ارکان چهار گانه استوار باشد قلوب عامه یعنی طبقات گوناگون مردم است. مردم هیچ گاه از نگهداری و آنچه در خارج و داخل این بنا می گذرد بی خبر نمی مانند، به کوچکترین پدیده‌ای که بر سازمان اجتماعی آنان خدشه وارد کند آگاه‌اند. کشاورزان موقوفات مدرسه سپسالار^۷ (شهید مطهری) و ورامین و گل‌تپه (گرگ‌تپه) که روزهای تعطیل مدرس را می‌بینند در قلب سیاست قرار می‌گیرند. او مسائل سیاسی و رویدادهای مملکتی را برایشان تعریف می‌کند، آنان عامه مردم‌اند و او معتقد است باید قلوب عامه از سرنوشت خودشان آگاه باشد تا بتوانند در موقع لزوم با توجه و ایمان به هدفی شناخته شده صیانت شئون و شرافت جامعه را به عهده گیرند.

تهاجم قدرتها و مقاومت منطقی

چهارشنبه هفتم ذیحجه سال ۱۳۲۹ دولت روسیه تزاری اولتیماتومی به دولت ایران داد که به موجب آن بایستی در ظرف ۴۸ ساعت شوستر که امور مالیه را به عهده داشت از ایران خارج شود و اموال شعاع السلطنه که در گرو بانک استقراضی روس بود و دولت ایران توقیف کرده بود آزاد گردد، قشون روس هم وارد بندر انزلی شد و تا قزوین پیشروی کردند^۸. مدرس با پذیرفتن اولتیماتوم در مجلس مخالفت کرد، مجلس با نطق او به هيجان آمد و مردم تهران کوچه و خیابان را برای ابراز مخالفت پر کردند. وقتی مدرس همراه ملک‌الشعراى بهار، زعيم و آشتیانی^۹ به خانه می‌رفت طبق معمول در بازارچه کوچه میرزا محمود وزیر از عبدالکریم بقال کاسه ماست هر روزه را گرفت و گفت آمریزا عبدالکریم نمی‌دانی امروز در مجلس چه غوغایی بود. اولتیماتوم روسیه که می‌خواست به این بهانه قسمتی از ایران را ببلعد و در کار ما دخالت کند رد شد و نمایندگان از هارت پورت تزار هم نترسیدند.

ملک‌الشعراى بهار گفت آقا اسرار سیاسی مملکت را برای بقال سر محل بازگو می‌فرمایید، مدرس پاسخ داد ملک مگر نمی‌دانی اینان موکلین من‌اند و من باید گزارش کارم را به آنان بدهم که بفهمند در مملکتشان چه می‌گذرد و وکیل آنان چه می‌کند، از ملت که حامی و پشتیبان مجلس است نباید چیزی مکتوم بماند^{۱۰}. بد نیست این نکته را نیز تذکر دهم که عارف قزوینی که از مخالفین جدی مدرس بود و مخالفت مدرس را با رضاخان سردار سپه همواره مورد انتقاد قرار می‌داد در این باره شعری دارد که در اینجا می‌آوریم تا مسلم شود که بر خلاف تصور عده‌ای از تاریخنگاران وقایع نویس نطق مؤثر در رد اولتیماتوم روسیه را در آن زمان در مجلس بسیار موجز و خلاصه شخص مدرس بیان داشته است. عارف می‌گوید^{۱۱}:

نعره یا مرگ و یا آزادی ملت بچاست
امر و نهی روس آزادی کش آخر بچاست؟
آفرین بر مجلس شورا که با عزمی وزین
من مخالف با مدرس گرچه می باشم ولی
کاین جواب زورگویی های روس ژاژخواست
او مگر آگه نمی باشد که ایران زآن ماست
تا در این مورد به رای (نه) برآمد کار راست
این مخالف خوانیش بینم که بیش از حد رواست

مردان روز و مردان روزگار

حالا باید دید نویسنده کتاب زرد اصولاً چه می خواهد؟ چه اصلی برای او محترم و عمیق و حقیقی است که باید تا پای جان به حفظ و صیانت آن پردازد. برای مردان تاریخ آفرین، دارا بودن قدرت و توان اعمال نظر به زور- در پناه انواع سلاحهای متداول زمان- شرط لازم و کافی نیست. این شخصیت‌های ماندنی در روزگاران را تهور و ایمان و قلبی پولادین لازم است تا بتوانند عظمت اندیشه و تفکر خود را به جامعه نشان دهند. انسانهای تاریخ ساز می گویند و عمل می کنند، مجری اندیشه آنان در درجه اول خود آنان‌اند، طلاپه دار سپاه عظیم و قدرت شکن اندیشه خویش‌اند. زوایای عمل از نظر آنان پنهان نیست. جزء را در کل و کل را در جزء می جویند. در نزد آنان زندگانی مفهوم معمول و عادی خود را از دست می دهد، جامعه ارزشهای واقعی را باز می یابد. صفا و طراوت و میوه درخت حیات در حفظ نما و رشد آن است. وقتی می نگرند که جامعه از حرکت و رشد طبیعی باز مانده ریشه و عیب واقعی را می جویند. به این جمله که در دوره پنجم مجلس شورای ملی از زبان مدرس بیان شده توجه نمایید:

«من در این کشمکش چشم از حیات پوشیده از مرگ باک ندارم، (ولی) آرزو دارم اگر خونم بریزد فایده‌ای در حصول آزادی داشته باشد من به تنهایی از دستگاه سردار سپه نمی ترسم اما او با تمام قدرت و جلال سلطنتش از من می ترسد.»^{۱۲}

در خلال این جملات پاکترین روح فداکار و مؤمن به هدف خود را همراه با شجاعتی حداقل کم نظیر می بینم، او پیکار بی‌امان خود را با رضاخان که امپراتوری عظیم انگلستان آن روز با تمام قوای نظامی-سیاسی، پشت سر اوست و سلطنت و قدرت مخوف او را تضمین نموده مبارزه و پیکار نمی داند، و آن را کشمکش می شمارد. نیروی خود را به تنهایی همسنگ و همپراز نیروی رضاخان می داند. کلمه کشمکش بیانگر مقابله دو نیرویی است که گاهی این و گاهی آن برتری دارد، در حالی که مبارزه و پیکار مفاهیم دیگری در عرصه سیاست و کارزار دارد، ولی به هر حال هدف برای او مشخص است: «حصول به آزادی». وقتی از او می پرسیم این آزادی پس از مرگ برای شما چه حاصلی دارد، قطعاً پاسخ این است که وجود مرا مرگ نابود

نمی‌کند، من در حیات و اندیشه جوامع انسانها جریان می‌یابم، و تاریخ گردونه‌ای است که مرا به ابدیت می‌رساند، من پاسدار آزادی و حیثیت و شرافت انسانم، وقتی چشم از حیات خود می‌پوشم بدین معنی است که با حیات جوامع بشری پیوند می‌خورم، شعاعم که جذب خورشید می‌شوم و رودم که به اقیانوس هستی می‌ریزم، اگر غیر از این باشد که از: «من» تنها قدرت و جلال سلطنت آن هم زمانی که سردار سپه خشن و بی‌رحم بر رأس آن قرار گرفته و یک امپراطوری چون انگلستان حامی او باشد طبعاً نخواهد ترسید، این قدرت مخوف که هیئت جهانی را می‌لرزاند زمانی می‌ترسد که قدرت و نیروی هم‌مطراز و هم‌سنگی را در مقابل خود ببیند. او این قدرت و توان را چگونه در وجود خود یافته و به میدان عمل و به قول خودش کشمکش فرا خوانده است. از خود او می‌پرسیم و چنین پاسخ می‌شنویم:

«اگر می‌بینید من در هر موردی آزادانه اظهار عقیده می‌کنم و هر حرف حقی را بی‌پروا می‌زنم برای این است که چیزی ندارم و از کسی هم چیزی نمی‌خواهم اگر شما هم بار خود را سبک کنید و بی‌نیازی را ارج نهید آزاد خواهید شد.^{۱۳}»

از فحوای کلام چنین بر می‌آید که در تفکر نویسنده کتاب زرد آزادی عالیترین مقام و عظیمترین پایگاه هستی و حیات را دارد، همان‌گونه که در نزد امام سوم شیعیان جهان سیدالشهدا (ع) به همین نوع تفکر برمی‌خوریم که خطاب به همه کسانی که دنیا کورشان کرده و در مقابل زور و قدرت خود را باخته‌اند و مصمم‌اند تا او و همه یاران معدودش را به خاک و خون کشند، می‌گوید: «اگر شما را دین و ایمانی نیست آزاده باشید.^{۱۴}»

آزادگی نیروی محرکه حیات

این آزادی و آزادگی که نیروی محرکه حیات انسانهاست، آرمان و آرزوی همیشگی و محبوب بی‌رقیب انسانها از آغاز تا پایان زندگی اوست و آنان که این پیام را با حفظ حدود و شئون امانت‌داری بدون توجه به منافع شخصی از نسلی به نسلهای دیگر انتقال می‌دهند و بقای آن را با حفظ آن در درون صندوق جان تضمین می‌کنند مردان درخشانده و ابدی تاریخ‌اند و تنها تاریخ‌نگاران‌اند که وظیفه انتقال این امانت را از نسلهای گذشته به نسلهای آینده دارند و باید با دستهای نیرومند و اندام لرزان و چشمهای تیزبین خویش این بار حیات‌آفرین را که بهایش مجموعه جان و هستی پاسداران آن در همه قرون و اعصار است همچنان که هست به دیگران یعنی به آنانی که در راه آمدن‌اند تحویل دهند.

تبادل فرهنگی بین انسانها

در این مورد هم نویسنده کتاب زرد را سخنی است:

«عقیده دارم تبادل فرهنگی در همه زمینه‌ها بین ممالک که علمی و عملی و صنعتی دارند به نحو اکمل و احسن انجام شود، هیچ ملتی از علم و صنعت و علوم معرفه‌النفس دیگر ملل بی‌نیاز نیست جز اینکه ممالک دارای علم و صنعت هرچه هم از ما قوی و اقوی باشند کوچکترین فهم و درکی از قوانین و اصول دینی و مذهبی ما ندارند، مامخصوصاً در علوم فقهی و قضاوت و ادبیات از همه ملل به علت کار و همت یکهزارساله‌مان پیشرفته‌تریم، علم قضاوت در اسلام آنچنانکه در مجموعه قضا در اسلام به ما رسیده به نحو اکمل می‌تواند حافظ عدالت باشد منتهی قاضی و قضاوت بدون هیچگونه تردیدی باید مجتهدین با تقوی و پرهیزکار باشند مجتهدی که وقتی نسبت به مسئله‌ای علم‌الیقین پیدا کرد تاریکترین زوایای آنرا از نظر دور نداشته و هیچ نیرویی نتواند او را از اجرای عدالت باز دارد.»

حقوق انسان و قوانین حقوقی

«ماهیت مسائل حقوقی و مسائل جزائی ما همان است که در قانون اسلام هست و امکان ندارد به قدر یک خشخاش از آن کم یا زیاد بشود اما راجع به کیفیت اجرای آن‌ها وضعیات دنیا ما را متنبه کرد که کیفیات اجرا و طرز اداره باید به وضع سایر نقاط دنیا باشد که مردم بگویند ما هم داخل در تمدن شده‌ایم، باید کیفیات اجراء قوانین را مثل سایر دنیا و بلکه اکمل کنیم، انجام این کار مهم متخصص و افراد متبحر می‌خواهد اگر شخص من یا دیگری که از حقوق قضا و فقه اسلامی مطلع است برویم به پاریس و در محکمه بنشینیم یک محاکمه یک پولی هم نمی‌توانیم بکنیم و همچنین اگر سه نفر قاضی آن مملکت با درجه دکتری بیایند در مملکت ما آنانهم نمی‌توانند در اینجا قاضی و داور باشند چون حقوق عمومی آن مملکت بدرد این مملکت نمی‌خورد با یک کتاب شرایع خواندن هم نمی‌شود قضاوت کرد^{۱۵}، برای حفظ حیثیت انسان باید کاری کرد که مجتهد عادل و قاضی عادل به کرسی قضاوت بنشیند، اگر غیر از این باشد روح آزادی و شرافت انسانی ضربه می‌خورد و عدلیه که رکن اساسی حفظ ارزشهای انسانی است می‌شود محلی نظیر صرافخانه‌های خودمان یا مثل وزارتخانه سردار سپه. جان و مال و شرافت و حیثیت جامعه مسلمان حتی یک فرد انسان فقیر و درمانده را نباید بدست ناتوان و قضاوت

ناصیح مردمی داد که تنها از قضاوت در محاکم قوانینی را می‌دانند یا موادی را از کتابها استخراج می‌کنند، آنچه مسلم و بدیهی است معیار و ملاک قضاوت در اسلام آراء و نظرات مولا علی علیه‌السلام و جانشین پیامبر است که تا آنجا که خواننده‌ایم غیر از نهج‌البلاغه کتابهای دیگری هم زیر عناوین صحف مولا علی(ع) و کتابهای مولا علی(ع)^{۱۶} داشته و بسیاری از علمای اسلام در کتب خود به آن اشاره کرده‌اند، باید اینها را علمای اسلام همت کنند پیدا کنند مورد تحقیق و تفسیر قرار دهند. این کتابها تاریخ هستی و موجودیت ما و جهان ما است، شیعه با پیدا نمودن این کتابها و یا جمع نمودن مطالب پراکنده آن که من قسمتی از آنها را در میان کتابخانه‌های مختلف به صورت نقل قول متواتر دیده و بخشی از آنها را رونویس نموده‌ام^{۱۷} عظمت و هویت خود را می‌یابد و می‌فهمد که چه است و باید چه کاره باشد.»

ترس سیاسی و شجاعت علمی

«علمای شیعه از تهاجم خلفای دو سلسله بنی‌امیه و بنی‌عباس از لحاظ سیاسی ترسیدند ولی از لحاظ علمی و فقهی شجاعت و تهور نشان دادند. این‌ها اسلام حق را با علم و عمل و تفکر و قلم خود نگهداشتند. اینهمه انشعاب در اسلام نقطه منفی اسلام نیست محصول تفکر و اندیشه‌ای است که دل‌بستگی به این عقیده و ایمان را می‌رساند ولی راه‌ها از هم دور افتاده و گاهی گمراهی فرق وسیله‌ای بدست دشمنان اسلام داده و همه را در مقابل هم قرار داده است، اگر همه علمای مذاهب تعصب را کنار بگذارند و گرد هم جمع شوند مرکزی با قدرت ایجاد نماید و تاریخ تکامل ملل اسلامی را بنویسند و نقاط وجدانی و علل آنرا توضیح دهند ما جامعه‌ای مسلمان یک عقیده و یک پارچه کالفس‌الواحدہ خواهیم داشت، و این میسر نیست جز با رفع تعصب و شناخت نقاط انحراف و تعیین حدودی که فرق اسلامی از هم جدا افتاده‌اند^{۱۸}. تاریخ اسلام فقیرترین و بی‌محتواترین تاریخ‌ها از لحاظ سیاسی، اجتماعی، و سیر این دین کامل است. انسان در سیر اسلام دارای ارزشهایی است که گاهی به مقامی می‌رسد که جذب‌الوهیت می‌گردد، از سوی خدا آمدن و به سوی خدا بازگشتن برای انسان مقام والائی است که تنها در اسلام این عظمت به انسان داده شده و ما آن را سرسری می‌گیریم، این است که اعتقاد بر این است که تاریخ اسلام مخصوصاً تاریخ اسلام در ایران باید با همت همه علمای مملکت ما بازنویسی شود، هزینه یک کرور یا صد کرور^{۱۹} هم مصرف گردد مفید

فایده و موثر است، تاریخی که به نسل آینده بفهماند این بابی این وهابی این فرق گذشته و لابد آینده از کجا آمده‌اند و چگونه پیدا شده‌اند و کجای اسلام را نفهمیده‌اند و کجای ایران را باید مواظب بود و تبلیغ نمود و آگاهی داد تا مدعی خدائی، پیغمبری و امام زمانی پیدا نشود، مهم است که هر چه امام زمان و مدعی مهدویت پیدا شده از نواحی مرزی این کشور و یا کشورهای مسلمان‌نشین است یعنی از آنجاهائی که دشمنان اسلام به راحتی نفوذ داشته و دسترسی به گمراه نمودن فرد یا افرادی جاه طلب یا جاهل داشته‌اند، خوزستان، نواحی شیراز، نواحی کرمان، نواحی کرمانشاهان، بخشی از آذربایجان همیشه در هر قرن امام زمان خیز بوده است. در افریقا و سودان هم به همین رویداد بر می‌خوریم، ولی در اصفهان ما در تمام طول تاریخ یک پیغمبر و امام زمان هم عرضه ظهور نداشته است. ما نه از خود و نه از دیگران نمی‌پرسیم چرا حاشیه مرزها مورد لطف خداوند است پیغمبرانش و امامان آخرالزمانش را از آنجاها انتخاب می‌کند و مثلاً یزد و اصفهان و قم و قمشه و اراک و تهران این ولایات مرکزی چرا مدعی مهدویت ندارد، آخر مرده شور این تاریخ را ببرد که آن همه پیغمبر و امام زمان را در آن نواحی ثبت کرده و از این نواحی حتی یک نفر را هم ننوشته‌است که حتی در خیال خودش هم چنین فکری داشته و خودش امت خودش باشد.^{۲۰}

در تاریخ ما این‌ها مسئله است، این‌ها حرف و بحث و مهم است، در جهان اسلام این‌ها موضوعات قابل ذکر و بررسی و تحقیق است، ولی ما از اینهمه مسائل مهم تاریخی چه داریم. در فتنه آقاخان محلاتی که در کرمان مبعوث به جانشینی امامت و ولایت شد و سپاهی از تهران برای تعقیب او رفت در راه بند پوتین ۴۸ نفر از سواران سپاه ظفرنشان شاهنشاه غازی پاره شد و فوری برای آنان دستور تهیه بند ارسی صادر و به مرحله اجرا در آمد. لیکن تا این بند پوتین‌ها بسته شد حضرت آقاخان خود را به خارج از مرز ایران رسانید و پیروان آماده و حاضرالذهن او یکباره به او گرویدند و فرقه اسماعیلیه که در سیر زمان داشت آخرین نفس‌ها را می‌کشید تجدید حیات نمود و در سراسر ممالک اروپا و فردا در ینگه دنیا هم دارای دفتر و دستک تبلیغات و تشکیلات شد^{۲۱} و یا خواهد شد، بابی و بهائی و ازلی و ابدی و وهابی هم به همین قیاس. ما هم چشم و گوش را بر این حوادث مهم تاریخی بسته‌ایم و به طلاب علوم فنون روضه خوانی و گریه نمودن و مسائل و مثایل را سالهای سال می‌آموزیم.»

«حالا اگر کسی واقعاً شخصی شد عادی در سیاست یا جاهل در سیاست یا غیر ملتفت در سیاست یا شکاک در سیاست و به هر شکل که شد تا این اندازه می‌فهمد که باید چیزی از گذشته خودش بداند، اینهمه افسانه و قصه از سلاطین و پادشاهان گذشته که در اذهان مردم باز مانده چه دلیلی می‌تواند داشته باشد جز اینکه بگوئیم مشتاق بوده‌اند آینده خود را از گذشته باز جویند و از راه آمده، خطرات و مصائب راهی را که در پیش دارند پیش‌بینی کنند، انسانها از سیر کواکب چه می‌خواسته‌اند؟ بدیهی است اطلاع از آینده، چه سرنوشت گذشتگان تلخی‌ها و شیرینی‌هایی را در مذاقشان زنده می‌کرده که نهایتاً علاقمند بوده‌اند تلخی‌ها تکرار نشود و شیرینی‌ها در کامشان باز ماند، اگر قصه‌های تاریخی را از سینه‌ها و کتابها جدا کنیم به مراتب بهتر از اینهمه توارخی است که برای ما نوشته‌اند. در این قصه‌ها آرزوها و دل‌بستگی‌های ملل نمودار است و معلوم می‌کند انسان‌ها چه می‌خواهند، قصه گاو طلا که پدران ما برایمان می‌گفتند و منم بارها برای فرزندانم گفتم به مراتب برای علاقمندان تاریخ بهتر از همه نوشته‌هایی است که ما تاریخش می‌نامیم^{۲۲}. ابوریحان کار بزرگی کرد و کتاب ماللهند را نوشت، قدرش و ارجش محفوظ، برای او طلب مغفرت باید کرد، ولی اگر مالایران را نوشته بود شاید امروز برای ملت ما و ملل اسلامی ثمر بخش‌تر بود، می‌گویند سلاطین آن زمان نمی‌گذاشتند بنویسند، ولی این عقیده درستی نیست جلوی زبان و قلم را هیچ قدرتی نمی‌تواند بگیرد خواجه نصیر اقلیدس را در حبس‌الموت قروین نوشت فلسفه و نجوم و طبیعیات که مادة الحیات تمدن دنیا است غالباً پنهانی و دور از چشم متعصبین نوشته شده و بسیاری از نویسندگان را محاکمه کرده و کشته یا سوزانده‌اند ولی نتایج افکارشان مانده خداوند بیان و قلم را در روزگاران ماندنی و ابدی فرموده^{۲۳} و این معنی غیر از این ندارد که قلم و بیانی که در راه جریان حق است خود حافظ ماندگاری خود می‌باشد. در نوشتن تاریخ دو چیز باید محفوظ بماند یکی ماهیت مطالب و یکی کیفیت جریان آن مطالب اگر این دو رکن مورد نظر تاریخ‌نگاران قرار گیرد آن کار مورخ خودش، خودش را حفظ و صیانت می‌کند باز هم گفتم ماهیت تغییر پذیر نیست ولی جریان تحقیق و بررسی کیفیت باید مطابق با علوم جدید پیش رود، حالا ما مسوده‌های کار خود را از میان دو تخته چوبی در می‌آوریم^{۲۴} شاید فردا نوادگان ما مسوده‌های خودشان را از روی آئینه ماشین‌هایی مثل گرامافون

بردارند.^{۲۵} هر عملی که کار ما را سریع و دقیق ترکند باید مورد قبول و پذیرش ما باشد و آن را در استخدام خود در آوریم انسان قیمت دارد، علم قیمت دارد اگر برای این دو هر چه داریم بدهیم باز کاری در خور شأن آنها انجام نداده‌ایم.^{۲۶}»

کشف ترفند ها

« تاریخ نویسان ما باید همه امکانات را داشته باشند که کوله‌پشتی خود را بردارند و در تمام دنیا به گردند و ملل موفق را و ناموفق را مورد مطالعه و تحقیق قرار دهند، نقاط قوت، نقاط ضعف آنان را دریابند و بیاورند و با وضعیات ملت و مملکت خودشان مقایسه کنند و بگویند و بنویسند، امروز با یک کتابخانه و دو کتابخانه نمی‌توان تاریخ نوشت، همه دنیا اسناد و مآخذ تاریخ شده است، یک حادثه امروز ریشه در دهها سال قبل دارد و یک اتفاق فردا محصول جریانی از امروز است.

سه چهار کشورند که می‌خواهند جهان را بخورند، باید ترفند های اینان را کشف کرد و به دیگر کشورها فهماند که در دام اینها نیفتند. این کار مهم و حیاتی کار چه کسی است؟ چرا تاکنون آیات قرآن از بعد و نظر سیاسی مورد تفسیر و تعبیر قرار نگرفته است؟ همه تفاسیر مربوط به آیات الاحکام و آیات الاخلاق و آیات الزکوة و خمس و ارث و جهاد است، آنهم به صورت استنباط جدا سازی دین از اداره جامعه و به گفته امروزی‌ها سیاست، و حکومت دینی را هم نباید با حکومت روحانی اشتباه کرد. حکومت دینی بحثی جدا گانه و حکومت روحانی مباحثی دیگر دارد در آینده بدین نکته خواهم پرداخت و مضار اولی و کار دومی را خواهم گفت. حالا بیانم این است که بگویم کارتاریخ چه راه دقیق و ظریف و صعب و خطرناکی است، حسن برداشت از جمع اضداد کمال عقل و داریت را ایجاب می‌کند. ما در عصری زندگی می‌کنیم که باید عقل زیستن را بیاموزیم و تقویت کنیم. دارد غذای روح ما تغییر می‌کند، غذای جسم ما هم در حال تغییر است، به جایی خواهیم رسید که هر دو را هم باید کمپانیها برایمان تهیه کنند و فکر و دست ما در آن دخالتی نداشته باشد. باید عقل زیستن با این زندگی را بیاموزیم. به ما تلقین خواهند کرد که عقل و دست شما آلوده است. صیانت تاریخ ما، دین ما، ملیت ما، قوانین ما، معیشت فردی و اجتماعی ما را اگر از دست ما خارج کردند و خود متولی آن شدند هر روزی چیزی به آن می‌افزایند یا از آن کم می‌کنند و ما

گیج و منگ نمی دانیم دنبال چه باید بدویم. سالها قبل که من به مکتب می رفتم و هنوز صنعت چاپ نه سنگی و نه سربی در حد وفور فعلی نبود، یک قرآن خطی داشتم هر کلمه را که یاد نمی گرفتم انگشتم را خیلی راحت به زبان می زدم و روی آن کلمه می کشیدم آن کلمه طبعاً سیاه و یا اصولاً و فروعاً پاک می شد، موقعی که در خدمت استاد می رفتم و می خواستم بخوانم آن کلمه را که یاد نگرفته بودم می گفتم جناب آخوند این کلمه پاک شده است، یکی دو سال طول نکشید که در قرآن من کلمات تعقلون، تعلمون، تفعلون، اولالباب پاک شده بود و قرآن خطی من کتابی شده بود آسمانی که در آن نه عقل بود نه علم و نه عمل و از صاحبان عقل و علم و عمل هم ذکری به میان نمی آمد.^{۲۷} اصول و ارکان زندگی مذهبی، سیاسی، اجتماعی ما هم درست مثل قرآن خطی من شد، با این تفاوت که من کلمه‌ای را که یاد نگرفته و پاک کرده بودم به جای آن کلمه‌ای نگذاشته بودم ولی متولیان امور دنیوی و اخروی ما کلمات را پاک کرده و به جای آن آنچه دلشان می خواسته نویسانده‌اند تا به جایی که تاریخ ما آورندگان عقاید دهری و بلشویکی^{۲۸} را از درون مرزهای شمالی ما مجاهدین و آزادیخواهان و یاوران جان نثار مشروطه خواندند که با دست و دلبازی خانه و زندگیشان را گذاشتند و برای آزادی ملت ایران آمدند، چون از این دوره تاریخ ما هم کلمه‌های تعقلون- تعلمون- تفعلون یا اولالباب با سر انگشت به زبان زده اساتید فن پاک شده بود نتوانستیم بفهمیم که این دایه‌های دلسوزتر از مادر چه نوزاد شروری را آورده و در میان نواحی شمالی و شمال غربی ما ولی کرده‌است، اگر محقق با انصاف و تیزبین بررسی کند، مرام، یا عقیده یا مسلک سیاسی بلشویکی یا منشویکی یا اینها را در همان زمان خواهد یافت که وارد ایران شد که به قول مورخان ما مجاهدین قفقازی دسته‌دسته به نام آزادیخواهی وارد ایران شدند و ما هم چنان شیفته شجاعت و افکار آنان شدیم که فکر کردیم اینان مهاجرین‌اند که از مکه وارد مدینه شده‌اند، یک بررسی کوچک و یک تعقل کوچک نکردیم که با این تیر و تفنگ و آذوقه که به نام مبارزه با استبداد برای ما آورده‌اند چاشنی و هدف اصلی را پیدا کنیم، مرامنامه تمام جنبش‌هایی که در شمال ایران و نواحی آذربایجان ایجاد شد و کم هم نبود اگر بررسی کنیم موادی یک رنگ و یک بو و یک سو دارد که چون (وبا) همراه این فدائیان به داخل مرز ما آمده است، و تا یک قرن و نیم دیگر مزاحم مال و حال و کار ما است. وقتی هم که بزرگتر شد یک اسم کت و گنده برایش گذاشته می‌شود و سجل احوالش را هم به اندازه همه کتابهایی که در

کتابخانه‌های مراکز اسلامی ما است می‌نویسند و شجره نامه سید بودن این طفل شرور را هم چنان با دقت می‌کارند که ریشه اصلی آن شاید به مولا (ع) برسد و اگر دو عقیده پیدا شود یکی هم به مزدک می‌رسد^{۲۹} که هر دو طایفه ولایات ما این کودک را مشروع و از خود بدانند.

حکام ما هم با ستمی که به مردم می‌کنند و پایمال نمودن حقوق فردی و اجتماعی آحاد ملت، خود موجب رشد و شرارت این غول بچه می‌شوند، و کار بجائی می‌رسد که در ۶۰،۵۰ سال دیگر این لولوی گنده شده را برخ ما بکشند و هر بلائی بخواهند سرمان بیاورند و بگویند اگر آنچه ما می‌خواهیم انجام ندهید غول شما را می‌خورد آن هم غولی که از درون جگر خود را دارد می‌خورد.^{۳۰}

سیاسی ما، مذهبی ما، مورخ ما، نویسنده ما، واعظ ما، معلم و استاد ما نفهمید که از همان اول جلو این عقیده و مسلک یا مرام را بگیرد و ترس مردم را بریزد و از خشم حکام نترسد و بیدارشان کند، هی آمدند و گفتند و نوشتند در کنار ما و در خانه همسایه ما انقلاب شده و آزادی و عدالت حاکم شده و یک مسلک سیاسی را که در اروپا ساختند و در آسیا برای تجربه پیاده کردند به تعریف و تمجید آن پرداختند و به آن عظمت دادند و ملت ما را که شجاعت داشت نهضت تنباکو^{۳۱} را با موفقیت از سر بگذارند مرعوب و دلباخته این حباب سیاسی نمودند که دیگر تا سالهای آینده نه نیروی ملی و نه مذهبی جلودار آن نیست تا زمانی که مملکت ما و بسیاری از ممالک را خراب و از مسیر عقل و انصاف خارج کند و خود در این میان مانند کاسه روی آب تبار قرشگاه پرشود و در آب فرو رود^{۳۲}، کسی نپرسید و نمی‌پرسد این عمواغلی‌ها و اخوان و اصحاب او در این مملکت چکاره‌اند، که هم‌تراز همگانند.»

مرام‌ها و مسلک‌های وارداتی

«این‌ها برای ما مرامها و مسلک‌هائی آوردند که حالا مارهای کوچک‌اند که بعدها برای ما افعی‌های زهرآگینی خواهند شد آنروزها که ما در نجف بودیم طلبه‌ها عادت داشتند برای هر چیزی که می‌خواستند با تمسخر و استهزاء یاد کنند اسمی مهجور و خود ساخته می‌گذاشتند، من و سیدالعراقین^{۳۳} هم علاقمند بودیم این اسمهای سیاسی را که روی دسته‌ها و گروه‌ها می‌گذاشتند بخوانیم و درون کارهایشان (را) مطالعه کنیم، همان روزها

که می‌خواندیم در اعلامیه‌های تبلیغاتی خودشان که خیلی زیاد در عثمانی و عراق پراکنده می‌شد، آنارشوییست‌ها که او باش‌اند اینها طرفدار استبداد و سلطنت‌اند.

آنارشوییست‌ها که لابد بیمارند، آشوب طلب و هرج و مرج دوست‌اند و مخالف هر قانون و آسایش و امنیت مردم‌اند. جمعیت هواخواه رولوسیون که انقلابی‌اند و این‌ها که بنام گروه مشروطه خواه عوامیه هم نام دارند می‌خواهند همه زارعین و عمله‌های کارخانه‌های صنعتی را جمع کنند و با انقلاب خودشان حکومت آزادی خواهی تشکیل دهند.

دسته‌ای دیگر هم که اسم خودشان را سوسیال دمکرات گذاشته بودند که اجتماعیون آزادخواه باشد، خواسته‌هایشان آزادی و برابر کردن دارا و ندار بود و مهم این بود که همه اینها ادعای آزادی بشر را از کند و زندان اسیری و استبداد داشتند، اینها می‌خواستند همه نواحی میانه را میدان جنگ و خونریزی کنند، اینها همه مردم دیگر را کهنه پرست و استبداد خواه می‌دانستند.

و گاهی به فرقه‌های دیگری هم برخورد می‌کردیم که در مسلک نامه‌شان اسم‌هایی نظیر اکتبريست یا کادت یا س-ر داشتند و یا سایوز هم نامشان بود. این‌ها هر کدام برای خود نوشته‌هایی داشتند و مامورانی که حرفهایشان را می‌زد و نوشته‌هایشان را می‌پراکند^{۳۴}. ما یک برنامه معین با چند نفر دیگر برای مطالعه اینها داشتیم. همان روزها من متوجه این نکته شدم که این بیماری آزادی خلق‌ها از مرزهای بی‌قرنطینه و بی حفاظ شمالی ما به وسیله مجاهدین ارمنی و گرجی و یهودی و بسیاری از ماموران لباس روسی یا قزاقی پوشیده وارد ایران خواهد شد و این حزب بازی، بازی در مملکت ما هم شروع خواهد گشت. این اعلامیه‌ها و روزنامه‌ها و این مسلک مرام‌ها را جمع کرده بودم و به سید العراقین دادم که به اصفهان بیاورد و در راه جا گذاشت یا گم شد یا بقالی برای ظرف متاع خود بکار گرفت، اگر بود حالا بهتر می‌توانستم شلوغ پلوغی آنهمه مسلک و مرام را توضیح دهم، اینها شعرهایی هم به زبانهای ترکی و عربی و فارسی گفته بودند که بیشتر راجع به زمیندار و پول دار بود که غذایشان خون مردم است. خواندن اینها برای ما جامع‌المقدمات و سیوطی و شرایع خوانان، بسیار عجیب بود و تازه می‌فهمیدیم در دنیا خیرهای دیگری هم هست روزی به استادم گفتم اجازه نمی‌دهید بعضی‌ها که حالا قریب‌الاجتهادند اینها را بخوانند، خو بست این مطالب را بفهمند، فرمودند، سه چهار نفر بیشتر در مرز اجتهاد نداریم و آنان هم مثل تو بیکار نیستند، گل وجود تو از طین

نیست^{۳۵}، سید آنان نمی‌توانند مثل تو باشند، تنهایی و غربی تو دنیا را برای گشاد و ارض واسعه کرده^{۳۶}، تو بخوان و برای من تعریف کن. و خیلی زود خواهیم دید که از مرز قفقاز همه نواحی شمالی و اصولاً تمام نواحی مرزی ما با روس بلشویکنند و فتنه‌ها از این پس خواهیم داشت. قرارداد ۱۹۰۷^{۳۷} را هم با همین زمینه چینی‌ها تعیین کردند. بالاخره ریشه و اساس کار از رفتن قفقاز و گرجستان و هرات که در اثر جنگ و پیکار روبرو و میدانی بود خراب نشد. ریشه از زمانی خراب و ویران گشت که به عقاید و فرهنگ و علائق وطنی و مذهبی ما شیخون زدند و اصولی را که بنای ملیت و جامعیت ما بر آن استوار بود شالوده‌اش را سست کردند. حالا ما بدبختی‌هایی در پیش داریم که حتی سیاستمداران ممتاز ما هم نمی‌توانند فکرش را بکنند، فردا است که از تو همین فعله‌ها فیلسوف و متفکر بلشویک شناس هم بیرون می‌آید و شارح اصول و فروع فلسفه بلشویک می‌شود، و دارودسته آنها هم در داخل از هر انگشتا نشان هنر مردم کشی می‌بارد و عمواغلی‌ها که قهرمانان تاریخ نویسانند اینقدر کلفت می‌شوند که کسی نمی‌تواند بگوید بالای چشمشان ابرو، می‌گویند ما برای شمامشروطه و آزادی آورده‌ایم و شما مدیون مائید. آثار شعری و نثری، قلی زاده، بابرامعلی، اردوبادی، علی قلی غمگسار^{۳۸} و دهها نفر دیگر که به عنوان مبارزان راه آزادی ملتها معرفی شده‌اند و قهرمانان در سنگرهای آزادی با خونخواران جنگیده‌اند مادی گل آلودی است که ماهی‌های شمعی^{۳۹} عدالت و آزادی را برای مردم ایران که گرسنه‌اند می‌آورد تا با قلاب و تور تبلیغات بگیرند و به خیال خوردن خوش باشند. از این میان نشانه‌ها و بقایای جنگ و خون‌ریزی عثمانی و ارامنه دامن زده می‌شد و دامنه آن به قفقاز و نواحی مرزی ایران سرایت می‌کرد، مسلمانان مرزهای ایران و قفقاز و عثمانی که دیگر سیاسی انقلابی شده بودند، مانند رمه‌های شغال دیده و گرگ پنداشته خود را به آب و آتش زده و بی‌خبر از همه مسائل می‌سوزانیدند و می‌کشتند. مورخان نامدار و روزنامه‌نگاران پرجوش و خروش هم بدون اینکه کاری به ریشه و اصل این حرکات داشته باشند وقایع را قلمی می‌کردند. قفقاز که محل و سکنی دائمی و موقتی ایرانیان و هر سال چندین کرور برای یافتن کار و مقاصد تجاری به آنجا و گاهی با عمیق روسیه و اروپا و عثمانی در رفت و آمد بودند و مخصوصاً شدت علاقمندی مسلمانان روسی و عثمانی و اروپائی به زیارت مشهد هم چنان که زیاد شد و این تب چنان بالا گرفت که در همه تاریخ بی‌سابقه بود، کاملاً مشخص می‌کرد که اینها همه عاشق زیارت و دست

و لب کشیدن به طلا و نقره‌های ضریح امام هشتم (ع) ما نیستند، بلکه متاعی دارند که مامورند بیاورند و به اصطلاح جامعه‌شناسان تبادل فرهنگی شود. فعله‌های ایران که جز کپه کشیدن و خشت بسر بام پرتاب کردن چیزی بلد نبودند یکباره در کارخانه‌های صنعتی قفقاز و باکو با دستمزد خوب مزدور شدند تا آیات مسلک بلشویکی را بهتر بفهمند.»

آماري دقيق از مهاجرين به سوي مسلک بلشویکی

«اینجا باید توضیح دهم که در سال ۱۹۰۴ مطابق با () ۵۴۸۴۶ عمه ایرانی، طبق گذرنامه‌هایی که در تبریز و رضائیه صادر شده، فعله‌های ایرانی به روسیه رفته‌اند و در سال ۱۹۱۱م () در حدود ۱۹۳ هزار نفر و در سال ۱۹۰۵ (سال انقلاب روسیه) ۳۰۰ هزار نفر و در سال ۱۹۱۵ تنها ۱۳۵۰۰ نفر ایرانی در معادن نفت باکو یعنی ۲۹/۱ درصد از کل کارگران ایرانی بوده‌اند در اعتصاب معروف که در سال ۱۹۰۶ در معادن ارمنستان به راه افتاد ۲۵۰۰ ایرانی آذربایجانی شرکت داشتند که در این میان مثلاً در تفلیس شماره کارگران فعله ۶۰۰۰ تن ایرانی بود.»^{۴۰}

واکنش ایرانیان دور از وطن

«حالا باید دید این ایرانیان دور از وطن که غالباً هر ایرانی هم به وطن خود دلبستگی دارد و بدان افتخار می‌کند در آن ولایت چه می‌اندیشد، این انبوه مردم دور از یار و دیار درد دارند، رنج دارند و بفکر آن می‌افتد که اگر در مملکت خودشان ستم نبود و عدالت بود و کار و امنیت بود به این روز سیاه و دریدری نمی‌افتاد، در همین حال متورالفکرهای روسی بلشویک هم به او می‌گویند علت این بدبختی و دریدری تو دولت و پولداران و آخوندها و دین مملکت تو است، تو کار میکنی و باید حکومت کنی، آنان مفتخور و قلچماقند و تلقین همین افکار که جاذبه هم دارد با آن تبلیغات وسیع مؤثر می‌افتد و این مردم وقتی به سوی وطنشان و خانه‌شان بر می‌گردند خودشان مبلغ مسلک آنان می‌شوند. باید توجه به این امور غیر طبیعی داشته باشیم که تاریخ نشان داده است، هرگاه ایرانی با سرخوردگی و نارضایتی از کشور و مملکت خود بیرون رفت، دوری از اقارب و خانه و زندگی و محیط رشد و نما او را بیمار و خطرناک می‌کند و با طبعی غیر متداول و غیر طبیعی در صدد تغییر اوضاع و احوال داخل مملکت خود می‌افتد، و اولین مسبب فلاکت و دریدری خود را هم

عوامل دین و حکومت می‌داند، کمتر ایرانی است که به علی از ایران بیرون رفته باشد و شاید هم واقعاً مؤمن و متدین و علاقمند به ایران و اسلام بوده ولی وقتی از آن جاها برگشته یا برنگشته از دشمنان سر سخت این دو عامل مهم نگهداری و حافظ استقلال سیاسی و فرهنگی ما شده، همه فرنگ‌رفته‌ها مسلمان رفتند و مستفرنگ برگشتند، آنها هم که آنجاها ماندند به فکر کار خود افتادند و به دشمنی با فرهنگ مذهبی ما برخاستند. وقتی ستم و عدم عدالت انسان را از خانه خود براند، چنان حالی به او دست می‌دهد که مشتاق است خانه خودش را با دست خویش بر سر اهل آن که می‌پندارد او را آواره کرده‌اند خراب کند، حفظ چنین خانه‌ای کار بسیار مشکل و هراس‌انگیزی است دائم باید مواظب بود که رخه از دیوار روح و جسم بدان نشود، با توپ و تفنگ گاهی ممکن است جلو سوراخ نمودن دیوارها را گرفت ولی مشبک نمودن روح اهالی با تیرهای نامرئی این عقاید و افکار و فرهنگهای متعدد کار ساده و سهلی نیست. چنین سدی و سپری در مقابل این تهاجم، علم و تدبیر مطابق با اصول و قوانین علمی جدید می‌خواهد، کار مبلغین حوزه‌های ما نیست، همه حوزه‌ها باید به دارالعلوم به شیوه و روش جدید وارد عمل شوند، باید دروس علوم تطبیقی در کنار دروس دیگر با اساتید مطمئن و متبحر گنج‌انیده شود، دیگر زمان آن گذشته که ما با تدریس فلسفه در مدارس خودمان روی خوش نشان ندهیم. امروز متفکرین و فلاسفه غرب حرفه‌ای می‌زنند که بسیار هم قابل توجه و فریبنده است، طبقه جوانان جوای علم و نام ما هم تشنه دانستن این نظرات اند، و این در همه زمینه‌های علمی صدق می‌کند، روزگاری نظرات فلسفی علمای فرنگ را فرصت مطالعه داشتم، می‌خواندم، حرفه‌ای را گفته‌اند که ما هم کمابیش از علما و فلاسفه خود شنیده‌ایم ولی ما به زبان حوزه‌ای و آخوندی بیان کرده‌ایم و آنها با زبان و اصطلاحات رایج خودشان و این شده موجب قبول این و طرد آن و یا کنار گذاشتن این دو، این مرد یهودی که می‌گویند حرفه‌ای جدیدی در نظرات فلسفی خود درباره سرمایه و نقش آن گفته و من هنوز جز اندک شنیده‌ها چیزی از آن نخوانده‌ام^{۴۱}. به نظرم می‌رسد همان عدم تمرکز سرمایه در دست مردم و پراکنده نمودن آن در زیر نظر حکومت باشد. خوب این را ما در اقتصاد اسلامی و جریان‌های جمع نشدن سرمایه زیر دهها قانون داریم ولی تنها بعنوان فروع از آن یاد می‌کنیم. مسئله بیت المال و داشتن هر مسلمان سهمی از آن طبق اصلی که مولا(ع) عمل می‌نمود بزرگترین پدیده عدالت در جهان است، ولی آخوند و واعظ ما از این

فقط داغ کردن دست عقیل را می گوید و تکرار می کند و فلسفه آن را نه می داند و نه می گوید. آخر یکی نیست بیاید بدون تورم رگهای گردن و ورم شکم به نشیند و تحقیق کند که مثلاً کانت از بزرگان فلسفه شکاک فرنگ است و فخر رازی ما هم به قولی امام المشککین است^{۴۲}. بالاخره این شکاکان به چه شک کرده اند و کدامشان به نتیجه رسیده اند و اینهمه «ان قلت، قلت» کی باید فرهنگ بسته و قفل و زنجیر زده اسلامیان را که به حق می تواند فلسفه دینی شان از اعماق زمین تا اوج آسمانها باشد باز گشاید، متأسفانه مسلمانان گرفتار و محصور خبر واحد شدند و از فلسفه و تاریخ خود را جدا ساختند و گرنه قوانین و اصول گرفتن زکوة، خمس، جزیه، غنیمت، خراج را طبق روش و شیوه بسیاری از ملل گذشته مانند مصریان و بابلیان و یا به صورت روش جدید همان فرهنگی ها یا به صورت کار روم و یونان جمع آوری و طبق حساب و کتاب و ضوابط صرف رشد علمی و سرزمین های اسلامی می کردند اصول و ماهیت درست و دقیق بود ولی کیفیت عمل به قدری ناپخته و جاهلانه بود که اموال را یکی از خلفا جمع می کرد و می گفت دلم می خواهد آنقدر زنده بمانم که این حوض را از طلا پر کنم و وقتی می ماند و پر می کرد، جانشین او می آمد و می گفت دلم می خواهد آنقدر زنده بمانم تا این حوض پر از طلا را خالی کنم، وزیر او هم می خندید و می گفت پدرت آن جمله را گفت و تو این حرف را می زنی و خداوند به او عمر پر کردن داد به حضرت شما هم انشاءالله عمر خالی کردن می دهد.

در کتاب یعقوبی هم در مورد کار معاویه می خوانیم مال مردم را به نفع خود مصادره می کرد، خالصجات را بر می داشت و از ایرانیان روزهای جشن هایشان مبالغ بسیار زیادی به زور هدیه می گرفت. هیچکدام از اینها هم نخواستند بالاخره اصول و قوانینی برای مال و مالیه و درآمد ها و تقسیم عادلانه مابین آحاد ملت و شکستن فقر و احتیاج بوجود آورند، هیچکدام از علمای بزرگ ما به فکر این نیفتادند که به اقتصاد اسلامی سر و صورتی دهند و قوانینی حتی به صورت اجتهاد برای آن درست کنند. در صورتی که در علم کلام ما هزاران جلد کتاب داریم که چنین است و چنان نیست، همه راویان حدیث را با همه خانواده شان می شناسیم و می دانیم عمه فلان راوی متعلقه خاله زاده فلان راوی دیگر بوده ولی از یک آیه یا حدیث درباره مسئله مالیه و باصطلاح اقتصاد تفسیری مطمئن و قانونی صحیح نداریم، اگر انصاف بدهیم با علم ریاضی امروز بررسی کنیم اگر پیامبر اکرم در تمام مدت ۶۳ سال عمر

نشسته باشد حدیث گفته باشد به نصف آنچه بما رسیده است نمی‌رسد، چگونگی است که از مولا علی (ع) فقط بیست و دو حدیث نقل شده اما از ابوهریره که بطور یقین بی‌سواد هم بوده و در حدود دو سال در خدمت پیامبر بوده بیش از ۵۳۷۳ حدیث ضبط شده است، به عقیده هر کسی که وضعیات امروز جهان را می‌بیند اظهر من الشمس است که این تاریخ ما بازنویسی می‌خواهد و علم اقتصاد ما متخصص و متبحر لازم دارد که از این حالت سردرگمی و هیچ نداشتن درآمد تا بتوانیم ثابت کنیم که این فلسفه بلشویکی را که حالا اینها می‌گویند و این فرو ریختن طبقاتی را که در اجتماع مطرح می‌کنند حبابی است که در همان سالهای اول اسلام ما فوت کرده‌ایم و وارفته، پیغمبر ما همراه دیگران خندق می‌کنده، مولا چاه حفر نموده و نخل می‌کاشته، کار بنیان گذار مذهب جعفری کشاورزی بوده، اینها را به زبان فلسفی و علمی باید گفت که همه بفهمند نه بزبان آخوندی که برای این کارها که این برگزیدگان کرده‌اند گریه کنند و جیغ بکشند و بر سر و سینه بکوبند.»

درکی تازه از حدیث و روایت و خبر

«دوازده ساله بودم که در مجلس روضه مسجد جامع قمشه با پدرم شرکت داشتیم. واعظ گفت امام صادق علیه‌السلام از کار نخل کاری در آفتاب سوزان عرق ریزان برگشته بود، از شدت حرارت به سختی نفس می‌زد. حضار همه زدند زیر گریه و زاری، من از شوق و ذوق چنین عملی آنهم از طرف پیشوای مذهب خود چهره‌ام گشاده و خنده‌ام گرفت، یعنی عظمت کار مرا شادان و خندان کرد. اطرافیانم که این عمل را گناه سخت می‌دانستند نگاههای بدی به من نمودند. بعد از تمام شدن مجلس پدرم مرا مورد سؤال قرار داد که سید حسن چه وقت خنده بود. جریان را برایش گفتم که چرا شادان و خندان شدم، پدرم هم خندید و گفت اگر منم در آن لحظه به این فکر افتاده بودم حتماً مثل تو شادان و خندان می‌شدم.»

تاریخ ما را برای ایجاد ناامیدی و گریه و زاری نوشته‌اند نه برای تجربه آموختن و به دنبال آن کار و عمل و کوشش. تاریخ ما هنوز در جنگ امام حسین (ع) و صلح امام حسن (ع) گنگ و نارسا است، به خاطر آنکه نمی‌توانیم زمان و مکان و مقتضیات را تحلیل و تعمق نمائیم. گاه جنگ است از کربلا می‌گوییم، گاه صلح است از صلح امام حسن (ع) می‌گوییم. از هر دو بهره برداری موضعی و بفتح اعمال خود می‌کنیم و حال آنکه اصل قضیه چیز دیگری

است، آن صلح در زمان خود بسیار عاقلانه و امامانه بود و آن جنگ هم در زمان خود با توجه به پیمان شکنی‌ها درست، عاقلانه و پیروزی و ندای حق بود، ولی ما تنها برای گریه و زاری نمودن مردم ساده که سعی شده در جهل بمانند هر دو را مطرح می‌کنیم.»

سر نوشت انسانهای گریان

« این مردم گریان و زاران که سرنوشت خود را با یک کهنه بستن بیک درخت پوسیده کهنسال که نظیر آن در اسفند خود ما بنام درخت بابااشکی^{۴۳} و در هر کجای دیگر فراوان است تعیین می‌کنند و به ضریح هر امام زاده‌ای دهها قفل و دسته‌دسته موی سر و نخهای رنگارنگ بسته و گره خورده، شترهای قربانی دوره قجر در تکیه دولت را به یاد می‌آورد^{۴۴}. بهر جمله و کلمه‌ای فریبنده از ساده دلی می‌گروند و چون همیشه فقیر و گرسنه‌اند سر هر سفره‌ای جمع می‌شوند و لینعمت را هر که باشد نان دهنده خود می‌دانند، هیچ مملکتی به اندازه مملکت ما کلمات تملق آمیز و چاپلوسانه ندارد، به سلطان قبله عالم، به مالک ارباب به انگلیسی صاحب^{۴۵}، به بلشویک آزادکننده خلق‌ها، بهر حاکمی صاحب اختیار، و بهر بیکاره و نه کاره‌ای مرشد گفته نمی‌شود و از هر سنگی و درختی و غاری و شگفتی معجزه نجات نمی‌طلبند، این فرهنگ رادر میان این تاریخ و این تاریخ را در میان این ملت مخصوصاً ملت‌های مسلمان باید باز ساخت.»

نگاهی به ریشه ضعف بنیان مالی ما

«ما نیامدیم و به نشینیم و بررسی کنیم که بنیه مالیه و اقتصاد ما از زمان تاخت و تاز و قتل و غارت مغول از پا درآمد و خرابی ویرانی وضعیات معیشتی ما را مختل ساخت و زمینه هرگونه تسلط خارجی و قدرتهای مخرب را برایمان فراهم ساخت. در این مورد تاریخ ما با افتخار یاد می‌کند که خواجه نصیرالدین با علم و درایت و تدبیر خان مغول را بر آن داشت که خلیفه‌المستعصم را در نمد بیچند و آنقدر بمالد و تا بمیرد و بعد هم که او مرد و زمان ایجاب می‌کرد که طرح نوینی افکنده شود دیگر قضیه فیصله یافته بود و همین افتخار برای رفع همه بدبختی‌ها کافی شد و بعد اینان بجان اسماعیلیان افتادند و هلاکوخان به قلع و قمع آنان پرداخت و همه کوهستان‌ها را برای ریشه کن کردن آنان از زیر سم ستوران گذرانید و همین مسئله عدم توجه به

ایجاد یک زمینه فرهنگی وسیع برای بطلان عقاید اسماعیلیه بهانه بدست همه تاریخ نویسان مغرض می‌دهد که اسماعیلیه را فرقه مبارز برای نجات ملت‌های مسلمان قلمداد کنند و اصلاً نگویند اسماعیلیه زائیده یک جریان سیاسی می‌باشد. به تحقیق، بیش از صد نفر محقق و تاریخ نگار را می‌شناسیم و می‌توانیم نام ببریم که در کار اسماعیلیه یک تعمق سیاسی نکرده‌اند و نظایر این فرق که با تحول سیاست‌ها ایجاد شده فراوان است.»

تحول تاریخ و تحول سیاست

حالا هم مواجه‌ایم با همان نوع سیاست منتهی با در نظر گرفتن دو شعبه فرقه سازی مذهبی و حزب سازی فلسفی، بنابراین کار علمای مذهبی و ایران خواهان ملی ما بسیار سنگین و واقعاً قرن ما قرن جنگهای روح کش عقیده و مسلک‌هاست، قرن جنگ قلم و تفکر است، زنده نمودن تفکر اسلامی که مولا شارح و عامل آن بوده از حیاتی‌ترین وظایف منورالفکرهای ما است، مسئله تهاجم بلشویک را حداقل در مدت یک قرن نباید ساده و شوخی گرفت. این پدیده فلسفی دیگر مثل کار اسماعیلیه، نقطویه، قدریه ... از این قبیل نیست. آنها شاخه‌ای مصنوعی به درخت حقیقت اضافه می‌کردند و این‌ها ریشه این درخت را با آهک سفید و بخارآلوده فلسفه‌شان می‌خواهند بخشکانند. افراد هر جامعه‌ای بنحوی با آگاهی خود می‌توانند در وقایع و شکل بودن و نبودن تاریخ مؤثر باشند. سیر تاریخ در نوع علم و شناخت مردم به جریان و اهدافشان بستگی دارد، هیچ نظام حاکمی بدون دخالت مردم و جامعه قادر نیست تاریخ ساز باشد، ولی جامعه باید بدانند زمانی نقش مؤثر در حرکت تاریخ دارد که به هدف و سرنوشت و آینده خود آگاهی و ایمان داشته باشد، حکومتی که به ملت خود دروغ می‌گوید و جامعه را در سیر تحولات سیاسی درونی و بیرونی نمی‌گذارد بخود و ملت خود خیانت می‌کند، پیروزی واقعه دخانیه بخاطر آن بود که مردم از کم و کیف آن آگاه شدند و گرنه مانند بسیاری از قراردادها و پیمان‌های دیگر بسته می‌شد و عمل می‌شد و واقعه‌ای به آن صورت هم اتفاق نمی‌افتاد، امروز مسیر تاریخ هر ملتی بستگی کامل به سیر تاریخ ملل دیگر دارد، مفهوم تاریخ مجرد و انتزاعی مفهومی گنگ و بی‌مایه و ناقص است، مگر می‌شود تاریخ تحلیلی مشروطه را بدون توجه به تاریخ تحولات سیاسی-اقتصادی و اجتماعی جهان و زمان آن روز نوشت، نوشتن چنین تاریخی همان است که وقایع نگاران کرده‌اند، به این مفردات اگر خوشبین باشیم که لازم

است برای ما کافی نیست و حتی گمراه کننده و بازدارنده است که به کل
نه پردازیم و خیلی چیزها را بفهمیم.»

در کمی نواز حوادث تاریخی

«من بخوبی می‌فهمم که استبداد و حکومت‌های خودرأی در آسیا زمانی
وارونه به خاک زوال و اضمحلال افتاد که نژاد زرد جاپونی (ژاپونی) نژاد سفید
روسی را در جنگی که اسمش را نمی‌دانم^{۴۶} شکست داد و تزارهای روسیه هم
از همان وقت رفتنی شدند»^{۴۷}.

متعاقب آن حوادثی پیش آمد که حالا حال گفتنش را ندارم، تزارها در
روس داشتند می‌مردند و در ایران، به مشروطه خواهان ساده دل نیرو و امید
می‌دادند، بیادمانده که قهرمانیهای ژاپونی‌ها اسلحه بدستان مشروطه خواه را
شجاعت می‌داد، ما در نجف که به هم ولایتی‌های خود نامه می‌نوشتیم به این
فتح اشاره می‌کردیم آنروزها من با حرارت و دقت این نامه‌ها را برای علما
اصفهان و قمسه و اراک و بیشتر همشهریهای خود می‌نوشتم^{۴۸}. تمام تاریخ را
می‌گشتم تا پیروزی و موفقیت مردم را علیه حاکم قدرتمند و ظالمی پیدا کنم و
بعنوان نمونه بنویسم.»

مرزهای پر خطر در شاهنامه

«وقتی دسترسی نداشتم غلبه مردم بر ضحاک را که مارهای شانه او
صفات بی‌رحمی و خونخواری او می‌بوده می‌آوردم، اشعار فردوسی و شاهنامه او
را دو سه بار خواندم. این حکیم خردمند استادانه ارتباط انسان را در میدان‌های
جنگ با خداوند خود خوب و دلپسند بیان می‌کند، این کتاب خواندنی است.
همه خطرات که ایران را تهدید می‌کند از مرزهای شمالی آن است. در شاهنامه
دو خطر بزرگ جامعه را تهدید می‌کند یکی سلاطین جور داخلی و دیگر
تجاوز و بی‌فرهنگی همسایگان مرزهای شمالی. حالا من بحث در باره شاهنامه
را نه لازم می‌دانم و نه در این مجموعه جای می‌دهم، این کار فرصت زیادی
می‌خواهد و کار تخصصی است»^{۴۹}، ولی شباهت دوران‌های تاریخی را اشاره
کردم. ما با مهاجمین مرزهای شمالی خود جنگ میدانی و توپ و تفنگی
داشتیم و قسمتهائی از خاک ما را بجای هندوستان که از ارثیه استعمار به
انگلیس رسیده بود از ما گرفتند جنگیدیم و در اثر نادانی و ناتوانی مغلوب
شدیم^{۵۰} این حرفی دیگر است ولی از این پس جنگ ما با این قوم هیچگاه

جنگ رویارویی نیست، جنگ عقیدتی است، جنگی است که شبانه روز ما درگیر آنیم و طبقات مردم هم منظم فریب کلمات فریبنده آنان را می‌خورند و اعتقادات خود را از دست می‌دهند. این لشکر بدون ساز و برگ تا قلب اروپا و بلکه دنیا هم می‌رود، حکومت کارگری و دهقانی یعنی مردمی‌ترین حکومت فلسفه و لفظ جذابی دارد، قسمتی از کتاب اصول و قوانین آن را برای من خواندند، منم از آنها جملات فریبنده خوشم می‌آمد ولی چون ریشه و اساس آنرا می‌دانستم، خطر بزرگ آنرا احساس می‌کردم.»

آوردگان مرام بلشویکی در ایران

« بالاخره حکومت استبدادی ما می‌بایستی مشروطه می‌شد، این مشروطه وضعی ملقمه‌گونه پیدا کرده بود، افکار تربیت یافتگان جمعیت همت نریمانوف، از ارمنی، چرکسی و اجزای کمیته‌های دیگر بالغ بر ۵ تا ۶ هزار نفر بودند قاطی آن می‌گشت. ایرانیان کم سواد یا باسواد قفقازی یا ساکن در باکو و غیره خودشان دارای انواع فکرهای دیگری بودند. اینها همه به کمک مشروطه‌خواهی آمده و چون مردمان حرافی بودند وهمه جا با نام مجاهدین و فدائیان نامیده می‌شدند خود را جلو می‌انداختند و باصطلاح پیشتاز معرکه بودند، ۶ نفر از اینها در نجف بطور پنهانی با من وعده‌ای دیگر ملاقات کردند^{۵۱}، می‌گفتند ما برای نجات فقرا و ضعفا و ستمدیدگان و معاونت به آزادیخواهان ایران آماده شده‌ایم، مشروطه شما حالا دارد پا می‌گیرد، شما که از علمای سیاست دان هستید افکار آزادیخواهانه ما را در قوانین خود بگنجانید. من تعجب می‌کردم که چرا با بودن اینهمه علمای بزرگ در نجف، مخصوصاً آیتین کاظمین^{۵۲}، بسراغ ما چند نفر طلبه آمده‌اند^{۵۳}، ولی بعد معلوم شد که می‌خواهند بوسیله ما و حاضر نمودن ذهن ما و آقا سیدابوالحسن و آقا سید حسین^{۵۴} که در نزد اساتیدمان کمی احترام داشتیم خود را به آنان برسانند و گواهی ما را هم داشته باشند. گفتم آنان از حکومت شوراهاى آینده در روسیه حرفهائی میزدند که ما هم برای برقراری مشروطه و امیدهای آینده می‌زدیم. ما طی دو سه جلسه مذاکره آنان را از سر خود واگردیم و بعد هم مرتجعین و نافهم‌های سیاسی شدیم، از همانجا معلوم بود که ایجاد دوگانگی در مشروطه کار را بجائی خواهد کشید که در تاریخ فاجعه خواهد شد، روزنامه‌ها و اعلامیه‌های آنها زیاد با چاپارهای مخصوص از وینه و شهرهای عثمانی و قفقاز و تبریز به عراق و نجف می‌رسید، بزبانهای ترکی و عربی و

فارسی. حزب یا جمعیت اجتماعیون عامیون در همان نخستین روزهای مشروطیت و صدور فرمان آن بیانیه‌ها پراکنده بودند، چون می‌دیدند علما خواهان یک قانون اسلامی و تضمین کننده حقوق ملت هستند.»

نقش تبلیغات و آگاهی دادن به ملتها

«این فرقه‌ها اینقدر گفتند و نوشتند که مسیر مشروطه را تغییر دادند و از همان اول ایجاد دوگانگی را بوجود آوردند، وگرنه مشروطه ایران که خیری بود که از بیگانه دشمنی می‌رسید، مردم هم سخت چسبیده بودند و راه اجرای آن را به قوانین اسلامی متصل کرده بودند. دیگر لزومی نداشت دو دستگی شود و یکی مشروعه بنخواهد و دیگری نخواهد، اینها همه و گرفتاریهای بعدی ما از نتایج شیوع و ظهور همین عقاید فاسده بود و ما همان روزها نتوانستیم یا نخواستیم جلوی این آب زیرکاه را بگیریم. باید یکباره با این دشمن به مبارزه فرهنگی برمی‌خاستیم، فرهنگ آزادی و مشروطه‌خواهی را به جامعه می‌شناسانیدیم، همانطوریکه در تمام ایران علی‌نهیج‌الواحد از کودک دو ساله تا پیرمرد صد ساله کسی نیست که واقعه کربلارا نشناسد باید با همین وسعت تبلیغ دور می‌افتادیم و این غول نوظهور را مانند «آل-بختک- بچه خورک»^{۵۵} به همه شهری و روستائی فقیر و غنی می‌شناسانیدیم. آنوقت با شناخت مشروطه، مشروطه‌خواه می‌شدیم، نه مواجه با مشروطه نرسیده که می‌دانستیم چگونه باید رسیده شود که قابل هضم باشد، بهرحال رسید و تحرکات شروع شد و باز ما ریشه آنها را نادیده گرفتیم و محمد علیشاه را عامل عدم اجرای آن شمردیم. اینجا هم استبداد روسی و آزادیخواهی روسی هر دو دخالت داشتند، یعنی در حصیت بلشویک با تزارها در ایران با هم می‌جنگیدند و ملت ما که موفق شده بود و مشروطه را بدست آورده بود باز دچار اختلاف بلشویک روسی با تزار روسی شد^{۵۶}، امپراطوری هم با دلی آرام خواستار آن بود که در این میدان روسیه با شکست از ایران رخت بر بندد تا خود به تنهایی برنامه‌هایش را انجام دهد. همین طور هم شد. حکومت تزار فرو ریخت، اگر جنگ بین‌المللی اول بداد ما نرسیده و آنان را بسوئی مشغول نکرده و عثمانی را بمیان نکشیده بود ما حالا وضعی دیگر داشتیم و از هضم رابع هم گذشته بودیم^{۵۷}.

این مقوله را در جای دیگری مورد توضیح و تفسیر قرار خواهم داد، در همان روزها که صحنه مسخره‌انگیز و توهین آمیز ملاقات امیر بهادر فرستاده

محمد علیشاه را با شیخ فضل الله نوری مجتهد مسلم منتشر کردند^{۵۸} و دروغ و جعل بود، اگر علمای ما و تاریخ نویسان ما شوخی و مسخره نگرفته و به جای باور نمودن، ریشه یابی کرده بودند که اصل آن در قلب کمیته های بلشویکی باکو نوشته شده و با تمام قدرت برای مردم بازگو می کردند و قدرت طلبان هم شیخی مشروعه و سیدی مشروطه خواه^{۵۹} نمی شدند، آنهمه کشمکش و دربرداری و استبداد صغیر که بعد بالغ و کبیر هم شد بوجود نمی آمد. تاریخ نگاران ما از چشمی که کور شده بود فقط نوشتند که دیگر این چشم پلک نمی زند و از علت کوری و باباقوری^{۶۰} شدن آن چشم پوشیدند، و این نوشته ها را هم نامش را تاریخ گذاشتند و جوانان ما را هم بخواندنش مجبور کردند. کشتن شیخ فضل الله که از اعلم علمای وقت بود هم پیروزی بلشویکهای اعزامی به ایران بود هم پیروزی انگلیس و هم ضایعه برای علمای نجف و ایران- حادثه بدی بود که هنوز هم علل آن در تاریخ همچنان مجهول مانده، عملش را تأیید نمی کنم علل این عمل را می جویم.»

وضع سیاسی اروپا

«در اوایل قرن بیستم که وضعیات سیاسی فرنگ صورت دیگری بنحود گرفت و آلمان نقشه تسلط خود را بر آسیا می خواست عملی کند، قوای امپراطوری انگلیس بغداد را اشغال کردند و بازگشت آن به سرزمین عثمانی دیگر محال به نظر می رسید، آنها ناچار بودند برای رسیدن به منظور از نواحی قفقازیه خط را دنبال کنند. اینان از خود مایه نگذاشتند و عثمانی را برانگیختند که در حقیقت مقدمه الجیش آلمانها باشد و پیشمرگ این خوی سلطه گری آلمانها شود، معلوم بود که انگلیس ها هم در چنین مقتضیاتی بیکار نخواهند نشست که هندوستان پر در آمدشان مورد تهدید قرار گیرد، مخصوصاً که بغداد و سرزمین بین النهرین در اشغال آنان بود و از این راه می توانستند از نواحی شمالی ایران خطی بسوی قفقاز بازکنند. علمای نجف بسیاری شان بدون توجه به هدف اصلی انگلیس فقط درصدد بیرون کردن و اعتراض به اشغال عراق از طرف انگلیس ها بودند، اگر بفکر می افتادند که با بسیج ایرانی ها در نواحی عبور قوای انگلیس سدی بزرگ ایجاد نمایند انگلیس عملاً در بغداد متوقف و محصور می ماند، ولی فریاد و فغان عده ای فقط بخاطر اشغال بغداد بود و کاری به نواحی دیگر یعنی بستن راه پر قوای ترک آلمان- انگلیس نداشتند. اینان اسلام را فقط در بغداد بخطر افتاده می دیدند، انگلیسی ها می خواستند

احساسات وطنی و مذهبی و شجاعت و دلیری سربازان ترک و مردم آن نواحی ایران را که اصلاً در وجودشان وجود خارجی نداشت و مرده بود تحریک کنند و به نفع خود وارد میدان عمل نماید، ولی روسها قسمتهای عمده راه عبور انگلیس را حتی تا حوالی قزوین در زیر سلطه خود داشتند.

در این مسیر که پوشیده از ارتفاعات و قله رفیع کوه‌ها است و همه جا را کوه و دره و جنگل و راه‌های سخت صعب‌العبور پوشانیده بهترین سنگرهای طبیعی قابل اطمینان برای جلوگیری از دشمن است. در چنین زمانی که روسیه مورد تهدید قرار گرفته بود، کمیته‌های انقلابی بلشویکها عملاً دولت و قوای روسیه را فلج کرده و با کار شکنی و ایجاد بلوا نمی‌گذاشتند قوای روسی جلو این تهاجم را بگیرد، ایران هم که گرفتار دشمن انگلیسی در عراق و دشمن روسی در شمال و هم مسلک ترک که رفتار خصمانه با ما داشت در کنار دست خود و جنگ عقیده‌ای و مرامی بلشویکی در همه جا شده بود، ضربات پوتین میخ و سیخ دار همه این غداران قداره‌بند را تحمل می‌کرد و به آینده‌ای چشم دوخته بود که در آفاق تاریخش نشانی از کوچکترین نقطه روشنی نبود. معلوم است در چنین زمانی دشمن سر سخت و بی‌رحم دیگری هم از درون سر می‌کشد و آن قحطی و گرسنگی و مهاجرت مردم به نواحی امن و دور از مسیر دشمن و جنگ است. واقعاً رجال این زمان ایران مردانی با تدبیر و نیرومند و وطن خواه بودند که در مقابل اینهمه علل و عوامل نابودی ایستادگی می‌کردند و مردم ایران هم مردمی صبور و مقاوم بودند که از آنان حمایت می‌کردند.^{۶۱} کار بزرگی که شد این بود که دسته‌ها و گروههای مقاومت داخلی مخصوصاً جمعیت میرزا کوچک خان در هر کجا خارجی‌ها را می‌دید اموالشان را غارت می‌کرد و اگر زیاد از حد مقاومت می‌کردند آنان را می‌کشت و اگر تسلیم می‌شدند تا مرز کشتن کتک می‌زد و این موجب شده بود که هم قوای انگلیسی و هم روسی و هم ترک عثمانی از اظهار وجود آشکار در این نواحی بترسد. این مرد در اوایل با عمال بلشویک‌ها که بندر انزلی را مقر خود ساخته بودند موافقت داشت و آنانرا هم عقیده خود می‌دانست ولی بعدها که باو فهمانده شد اینان از چه مسلک و مرامی پیروی می‌کنند رفتار خود را تعدیل کرد.^{۶۲} قبایل اکراد هم که تا آنزمان هنوز دستخوش افکار دولت‌های همجوار نشده و احساس شجاعت و وطن دوستی در دلشان خانه داشت نیروی دیگری در مقابل این تهاجمات بیرحمانه بودند. وقتی همه این شرایط را برویهم جمع می‌کردیم باین نتیجه می‌رسیدیم که قوای روس و قوای انگلیس و هر قوه دیگر در چنین اوضاع

و احوالی در این نواحی چندان دوامی نخواهند آورد. تجربه تاریخی هم همین را ثابت کرده است، ولی باید ضربه‌ها مرتباً بر پیکر آنان وارد شود و در طول زمان فرسوده و ناامیدشان کند، مهم این بود که ترک‌های عثمانی با انگلیس‌ها کنار نیایند و طبق معمولشان از آلمان نبرند و به انگلیس به پیوندند. اگر چنین می‌شد انگلیس‌ها می‌توانستند با استفاده از مرزهای عثمانی که متصل به اروپا بود ضربات را تحمل کنند و قوای جدید با ابزار جدید بسیار سهل وارد میدان نمایند. در جنوب ایران که مرزی آزاد داشتند ما هیچگاه نتوانستیم با آنان مقابله کنیم ولی در شمال و شمال غربی قضیه بر عکس بود. اگر همه مسلمانان عثمانی و ایران هم عقیده و هم‌فکر می‌شدند بغداد هم باین آسانی بدستان نمی‌افتاد.

موضوع بسیار خوبی را که میرزا کوچک خان برای حفظ آن نواحی بگوش یاران و ایرانیان می‌رسانید این بود که مرام برابری و آزادی و برادری و ایران ملک ایرانی است را ترویج می‌کرد^{۶۳}. این مرام را خارجی‌ها مسخره می‌کردند ولی توانسته بود آنان را به ستوه آورد. می‌گفتند یاران و اصحاب او را سرکردگان آلمانی مشق تفنگ و جنگ می‌دهند ولی این را نمی‌توانم صحیح بدانم یا غلط و کاری هم به این ندارم چون بدرمان نمی‌خورد، معلم و آخوند سرخانه هم چیزی که بلد است در مقابل مزد بدیگری یاد می‌دهد.

در همین گیرودار که خود ده‌ها جلد تاریخ مفصل می‌خواهد تا شرح آن گفته شود طلایه‌دار قوای انگلیس که می‌خواست خود را به تفلیس و باکو برساند و با روسیه هم پیمان شده روسیه را از بلشویکی و هندوستان را از تهاجم آلمان و آسیای صغیر را از شر عثمانی خلاص کند بدون هیچگونه نتیجه‌ای جناب ماژور دنسترویل^{۶۴} با قوای مفلوک و شکست خورده بسوی انگلیس بازگشت. دشمنی رفت و برای ما دشمن جدیدی بنام بلشویک در کنار گوشمان ماند. در این جا ما ماندیم و علل اصلی یک سلسله حوادث و اتفاقات تاریخی، ایجاد حکومت بلشویکی در روسیه، علل واقعی وقایع این سالها - هجوم قوای ترک بسوی تبریز، وقایع جاریه بین ایران، عثمانی، روسیه، تصرف بین‌النهرین بوسیله امپراطوری انگلیس - اشاعه مسلک بلشویکی در ایران و ممالک همسایه آن، قوت تبلیغات و پا گرفتن مسلک بلشویکی در ایران - حوادث قفقاز و اطراف آن، شکست حکومت تزاری، شکست آلمان و پیروزی فلسفه نواخته ضد سرمایه‌داری یهودیهای آلمان، تجدید نظر انگلیس در سیاست خود در ایران، فکر تجزیه امپراطوری عثمانی، ایجاد احساسات قومی و قبیله‌ای در میان

ملل اسلامی، ایجاد فرق مذهبی، و شوراندن انگیزه‌های ضد مذهبی- فکر ایجاد تمرکز قدرت در ایران، طرح استعمار نو و جایگزینی آن بجای استعمارگری کهنه گذشته.

حالا اگر مورخی حال و مال بررسی این مسائل مهم تاریخی را داشته باشد بخوبی برایش روشن می‌شود که در پایان به استقلال هند و تجزیه آن به چند مملکت و تقسیم مملکت‌های دیگر به واحدهای کوچکتر و ایجاد یک پایگاه مطمئن طرفدار قدرت بزرگ جهان در دل سرزمین‌های اسلامی خواهد رسید. اگر من در پاره‌ای از این موارد نظرم صحیح نباشد وضعیات حالیه با توجه به سیر تاریخ سیاسی گذشته چنین نظریه‌ای به من می‌دهد. و مطمئن می‌باشم اگر وضعیات سیاسی بطریق فعلی پیش رود دیر یا زود نتایج حاصله از این پدیده‌ها چنین است. در گذشته هم همین اتفاق افتاده، تاریخ روم و تجزیه و زوال آن ودولتهای کلدیه و آشور و یونان با اندک تفاوت همین سرنوشت را داشته‌اند. اینهم زمانی معین دارد. همین طرح یکپارچگی قدرت و احیای یک قدرت مطلقه بدین صورت که برای ایران و عثمانی پیش بینی کرده‌اند حداکثر بیک قرن هم نمی‌رسد که از هم می‌پاشد و طرح دیگری انداخته می‌شود. در آینده قدرت هیچ حکومتی مانند گذشته یکنواخت و بادوام نخواهد بود. علوم نظری مخصوصاً روز بروز در مرحله تغییر و تبدیل است و سیاست هم یک علم دقیق نظری است.»

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

توضیحات

- ۱) در شماره ۱۴ فصلنامه یاد در مورد این کتاب شرحی مفصل داده‌ایم.
- ۲) نگاه کنید به مباحث خصوصیات اخلاقی مدرس در کتاب چهارم مدرس شهید نابغه ملی ایران، نوشته علی مدرس، انتشارات بنیاد انتشاراتی و فرهنگی بدر اصفهان.
- ۳) همان مأخذ.
- ۴) مدرس نوشته علی مدرس، جلد اول، انتشارات بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی.
- ۵) صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره پنجم.
- ۶) اسلام، عقیده، وطن و سیاست غالباً محور کلام مدرس در تمام نطق‌های او در مجلس شورای ملی است. برای اطلاعات بیشتر به صورت مذاکرات مجلس دوره‌های دوم تا ششم مراجعه فرمایید.
- ۷) نیابت تولیت مدرسه سپهسالار که فعلاً به نام شهید مطهری است به وسیله احمد شاه به مدرس

واگذار گردید و در تجدید بنا و تعمیرات لازمه و رسیدگی به طلاب و تعیین برنامه درس به صورت جدید و احیای موقوفات آن زحمات زیادی را متحمل شد و تا زمان دستگیری و انتقال به زندان خواف تولید این مدرسه را داشت. برای آگاهی بیشتر مراجعه شود به مأخذ شماره ۴۰۲.

(۸) مأخذ شماره ۴۰۲.

(۹) سه نفر از طرفداران جدی مدرس در مجلس شورای ملی، که هر سه در تاریخ سیاسی ایران مشهور و نماینده مجلس بودند.

(۱۰) نقل از مرحوم دکتر سید عبدالباقی مدرس فرزند مدرس و دکتر مجتبی مدرس برادرزاده مدرس و مأخذ شماره ۲.

(۱۱) شعر عارف قزوینی را مورخ نامدار معاصر آقای حسین مکی در اختیار نگارنده گذاشتند.

(۱۲) مأخذ ۴۰۲.

(۱۳) همان مأخذ.

(۱۴) جمله بسیار مشهور و تاریخی امام سوم شیعیان حضرت سید الشهدا امام حسین علیه السلام در روز عاشورا: «ان لم یکن لکم دین کونوا احراراً»

(۱۵) بخشی از مطالب این قسمت در نطق مشهور مدرس در مورد قوانین دادگستری و تشکیلات عدلیه در صورت مذاکرات مجلس شورای ملی آمده است.

(۱۶) نام صحف علی (ع) یا کتابهای علی (ع) در بعضی از متون دینی آمده است. برای اطلاعات بیشتر مراجعه شود به کتاب ارزشمند تاریخ معتزله، تحقیق و تألیف دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی، ص ۲۶۱ تا ۲۶۷.

(۱۷) پاره‌ای از این اوراق در اسناد به‌جا مانده از مدرس به صورت پراکنده موجود است.

(۱۸) پیشنهاد مدرس تحقیقاً همان مرکزی است که می‌توان دارالتقرب نامید و در زمان مرحوم آیت‌الله بروجردی و همت او و شیخ شلتوت تأسیس گردید.

(۱۹) کرور معادل ۵۰۰۰۰۰ و صد کرور معادل ۵۰ میلیون می‌باشد که در زمان مدرس مبلغ بسیار عظیمی بوده است.

(۲۰) طنز بسیار زیبای ادبیانه تاریخی است که با واقعیت کاملاً مطابقت دارد. مدرس گاهی مسائل تاریخی را استادانه به صورت طنز و لطیفه بیان می‌کند. ابداع این روش هم مخصوص اوست. مراجعه کنید به کتاب مدرس، جلد اول، انتشارات بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران، بخش خاطرات. در جایی دیگر (یکی از نطقهایش) می‌گوید به هر کسی می‌گویم کاری را انجام بده می‌گوید بلد نیستم، جز وزارت که هیچ کس نمی‌گوید بلد نیستم.

(۲۱) در مورد فتنه آقاخان محلاتی مراجعه شود به اکثر تواریخی که در مورد قاجاریه و سلطنت آنان نوشته شده و مخصوصاً کتابهای مربوط به فرقه اسماعیلیه.

(۲۲) فقیه گاو طلا را که مدرس به آن اشاره می‌کند مادر من از گفته پدرش مدرس بارها در زمان

کودکی برای من می گفت و در جایی ثبت کرده‌ام که در میان اوراق یاد داشت‌هایم وجود دارد. قصه بسیار زیبا و تاریخی و آموزنده است و تصویر انسانی را که مشتاقانه برای آزادی تلاش می کند نمایان می سازد. (۲۳) اشاره به اولین سوره قرآن که بر پیامبر (ص) نازل شده است.

(۲۴) سابقاً به جای پرونده‌های فعلی اوراق و اسناد را در میان دو تخته می گذاشته و با نخ می بسته اند. (۲۵) اشاره‌ای بسیار ظریف و دقیق به کامپیوترهای امروزی است که باز نشانی از ذهن فعال و آینده نگر مدرس است.

(۲۶) مدرس برای انسان و علم ارزش والایی قایل است. در یکی از نطق‌هایش می گوید اگر همه دنیا را بصورت یک لقمه غذا درآوریم و در دهان عالم بگذاریم باز در خور شأن و مقام او برایش کاری انجام نداده‌ایم.

(۲۷) در اینجا نکته‌ای است که حقیقت را به صورت طنز بسیار شیرین و لطیف بیان می کند، اندک توجهی عظمت و زیبایی بیان را مشخص می سازد.

(۲۸) بلشویک حزب سوسیال دموکرات روسیه به رهبری لنین بود که بعدها بیانگر اندیشه و برداشت لنین از مارکسیسم گشت.

(۲۹) دقیقاً به همین جا هم رسید که بسیاری از کمونیست‌های ایرانی که هنوز فرهنگ مذهبی در اعماق دلشان سوسو می زد مولا علی (ع) را دارای همین عقاید می نامیدند و بسیاری ایرانیان هم کمونیست را به مرام مزدکی می رسانیدند که این دو بحث مفصلی دارد.

(۳۰) دول استعماری همواره برای تسلط خود بر سرزمینها و حفظ منافع خویش ما را از کمونیستها به شدت می ترسانیدند و در حقیقت کمونیست چماقی بود که در طی تاریخ اخیر بر سرما کوبیده می شد که فیل ما یاد هندوستان نکند.

(۳۱) نهضت تنباکو و واقعه دخانیه اشاره به قرار داد معروف رژی در تاریخ است.

(۳۲) اصطلاح محلی تشکیلات تقسیم آب برای زمینهای زراعتی: اتاقی که در کنار دروازه بود به نام قرشگاه (جای تقسیم و جدا کردن) نامیده می شد ظرفی طشت مانند که از گل پخته بود و درون آن لعاب سبز داشت و به زبان اهالی روستای اسفه تغار نامیده می شد، پیاله مسی هم که کف آن سوراخ ریزی داشت روی این تغار پر آب گذاشته می شد و از درون سوراخ آب کم کم پیاله مسی را پر می کرد. وقتی پیاله در اثر پر شدن در زیر آب می رفت به اندازه ۴۵ دقیقه آب به کشتزاری رفته و مشروب شده بود. هر کسی یک یا چند پیاله از آب قنات داشت بدین ترتیب به او می رسید.

(۳۳) سید العراقرین از علمای اصفهان و از دوستان مدرس است. شرح حال او به قلم آقای سید حسین مدرسی تدوین شده و در دفتر بنیاد تاریخ شعبه اصفهان در حال چاپ و انتشار است.

(۳۴) برای اطلاعات در مورد این نامها به کتابهای فرهنگ سیاسی و مقالات احزاب و گروهها مراجعه فرمایید.

(۳۵) اشاره به آیه قرآن «خلفتی من النار و خلفته من الطین». مفهوم این است که استاد گفته تو آدم

گلی نیستی و تافته جدا بافته‌ای هستی.

(۳۶) اشاره به آیه ۹ سوره زمر.

(۳۷) اشاره به قرارداد ۱۹۰۷ که انگلیس و روس ایران را طبق آن میان خود تقسیم کردند. رجوع

کنید به مأخذ شماره ۴۰۲.

(۳۸) برای شناخت نام و حال و کار این اسامی مراجعه شود به کتاب عزیز حاجی بکوف و دو

انقلاب، کار رحیم رئیس نیا.

(۳۹) ماهیهایی که از شمع ساخته می‌شد و در کوزه‌های شیشه‌ای پر آب قلیان می‌انداختند، وقتی قلیان

کشیده می‌شد ماهیها در اثر عبور دود تنباکو از درون آب و انتقال آن به نی به حرکت در می‌آمدند.

(۴۰) آمار با مأخذ شماره ۳۸ تطبیق شده و اندک اصلاحی در آن معمول گشته است. این تطبیق با

مأخذ The Economic of Iran نیز تطابق دارد.

(۴۱) چنانچه نظر می‌رسد که اشاره به این مرد یهودی همان مارکس مشهور باشد.

(۴۲) امام المشککین نامی که برای امام فخرالدین رازی نهاده‌اند.

(۴۳) بوته بزرگی از درختی خاردار در میان راه اسفه و روستای معروف به شاه سید علی اکبر بود که

اهالی روستاهای اطراف برای رفع حاجت به هر خارش نخ یا پارچه رنگینی به عنوان دخیل بسته بودند و این

بوته درخت مانند پرخار به نام درخت بابا اشکی مشهور بود که بالاخره خشکید و نابود شد.

(۴۴) در دوران قاجاریه مخصوصاً زمان سلطنت ناصرالدین شاه شتری را با زینتها و پارچه‌های

رنگارنگ آرایش می‌نمودند و در تکیه دولت قربانی و گوشت آن را تقسیم می‌کردند.

(۴۵) بعضی از ایرانیان مخصوصاً اهالی خوزستان به انگلیسیها که همه کاره شرکت نفت بودند و در

زمان دکتر مصدق از ایران رانده شدند «صاحب» خطاب می‌کردند.

(۴۶) اشاره به جنگ معروف پرت آرتور و شکست قوای روسیه تزاری از ژاپونها.

(۴۷) این نظریه را بسیاری از مورخان نامدار دیگر هم داشته‌اند.

(۴۸) متأسفانه از این نامه‌ها تاکنون فقط یک نامه به دست آمده و بسیاری دیگر هنوز یافت نشده است.

امید است کوششی برای یافتن بقیه به عمل آید.

(۴۹) نظر مدرس در مورد شاهنامه فردوسی نظری بدیع و جالب است.

(۵۰) از این ملاقات جز این نوشته مدرک و مأخذ دیگری نداریم، اگر مدارکی دیگر پیدا شود که

می‌بایست قطعاً گزارش این ملاقات در آرشیو احزاب کمونیست قفقاز یا روسیه باشد از اسناد مهم تاریخی به

شمار خواهد رفت. در کتاب مورد بحث ما به همین اشاره کوتاه اکتفا شده و قضیه به نظر نویسنده چندان مهم

نیامده است.

(۵۱) اشاره به جنگهای ایران و روس و معاهدات ترکمانچای و گلستان در زمان فتحعلیشاه قاجار.

بسیاری از مورخان معتقدند که روسیه قفقاز و نواحی آذربایجان، گرجستان و ... را در مقابل انگلیس که

هندوستان را مستعمره خود نموده بود با تبانی انگلیس از خاک ایران مجزا کرد و متصرف شد.

۵۲) در مورد این ملاقات سند یا اسنادی در دست نداریم. تنها همین مورد در کتاب زرد و بخشی هم در یادداشت‌های فرزند مدرس آمده. شاید در نامه‌هایی که نویسنده کتاب زرد اشاره می‌کند به علمای اصفهان می‌نوشته بدان اشاره شده باشد.

۵۳) آیتین کاظمین منظور آخوند خراسانی مشهور و آخوند محمد کاظم یزدی است که هر دو از علمای بزرگ و پیشوایان شیعه و هر دو از اساتید مدرس بوده‌اند. او در شرح حالی که در مقدمه کتاب اصول برای خود نوشته به همین عنوان آن دو بزرگوار را یاد می‌کند و در متن کتاب زرد هم بارها به مناسبت‌های مختلف نامشان را با احترام کامل می‌آورد.

۵۴) به احتمال قوی و قریب به یقین منظور مرحومین آیات عظام سید ابوالحسن اصفهانی و بروجردی است که به ترتیب از مراجع بزرگ و پیشوایان عظیم الشان شیعیان جهان بودند.

۵۵) سه موجود خیالی که هر کدام دشمن سر سخت انسان‌اند و در فرهنگ عامه مشهور می‌باشند.

۵۶) این نظریه تاریخی بسیار بدیع و قابل تحقیق و بررسی است.

۵۷) این جملات در اصل نسخه سخت ناخواناست و ما به حدس و قیاس نگاهشتیم. به هر حال اگر چنین باشد، منظور مشخص نیست و جمله گرچه از لحاظ تاریخی بسیار مهم است ولی قابل بحث و تحقیق و تشریح است.

۵۸) اشاره به اعلامیه‌هایی است که مطرح می‌کردند شیخ فضل‌الله نوری از محمد علی‌شاه کیسه‌های زر گرفته تا با مشروطه خواهان مخالفت کند و فتوای کفر و بایی بودن آنان را بدهد. این شایعه به صورت نمایشنامه سیاسی - فکاهی هم به وسیله یکی از بلشویکها نوشته شده است.

۵۹) اشاره به طرفداران شیخ فضل‌الله نوری وسید محمد صادق طباطبایی و بهبهانی است.

۶۰) چشمی که مردمک آن به علت بیماری مخصوصی سفید و نابینا شده باشد. اصطلاح محلی و در

گویش مردم روستای اسفه متداول است.

۶۱) نویسنده بهترین تصویر را از آن زمان ارائه داده و موقعیت ایران را در آن سالهای بحرانی با

نهایت دقت و تبحر یک مورخ تصویرگر مطرح کرده است. آنان که تاریخ می‌دانند به خوبی متوجه می‌باشند که موقعیت آن روز ایران را بهتر از این مطرح نمی‌توان کرد.

۶۲) در هنگامی که سلطان عثمانی در زمان مهاجرت و اقامت مدرس در اسلامبول از او می‌پرسد نتیجه مشروطیت برای شما چه بوده، مدرس پاسخ می‌دهد ما توانسته‌ایم در این دوره رجال و سیاستمدارانی را تربیت کنیم که بتوانند مملکت را از طمع روس و انگلیس و توسعه طلبی شما مصون نگاه دارند.

بیان مدرس با اندک تغییر در اغلب تواریخ ذکر شده و ما این مطلب را به نقل از یادداشت‌های فرزند مدرس آوردیم.

۶۳) در مورد روابط و نظرات مدرس راجع به میرزا کوچک خان نگاه کنید به مأخذ شماره ۴ و ۲.

۶۴) برای اطلاعات بیشتر در این مورد به خاطرات دنسترویل مراجعه شود.